

تعارض ادله - اقتضای اسناد و اخبار در تعارض اخبار - روایات عرضه و طرح

برگه جلسه :

صفحه 1654 و 1655

(جلسه هفتاد و ششم)

قصه پُردامنه و انحرافی غالیان، متصوِّفه و مرجئه

در این مجال و برای این که کار بست و ارزش بیشتر و واقعی اخبار عرضه و طرح معلوم گردد، اشاره‌ای مختصر به جریانهای سه گانه مذکور در عنوان فوق در مجال حاضر مناسب می‌نماید. منصوریه از پیروان ابومنصور عجلی از غلات است که قائل به نبوت پنج امام اول شیعه است. خود و شش نفر از فرزندان خود را نیز پیامبر می‌دانست و آخرین ایشان را «قائم» معرفی می‌کرد. به پیروان خود، دستور ترور مخالفان را می‌داد. همه زنان را حلال و بهشت و دوزخ را دو مرد می‌دانست که باید آن‌ها را دوست یا دشمن دانست. اباحی‌گری مطلق روا می‌داشت. می‌گفت: مردار، خون، خوک، قمار و غیر این‌ها از محرّمات همگی حلال است. خداوند چیزی را برای ما تحریم نکرده است؛ مراد از این‌ها که در قرآن به کار گرفته شده است، اسامی مردانی هستند که خداوند، ولایت و دوستی با آن‌ها را حرام کرده است. چنان که در شرع، واجبی وجود ندارد و نماز، روزه و غیره همگی اشاره به مردانی است که ولایتشان واجب است؛ مردانی چون: امام علی، امام حسن و امام حسین - علیهم صلوات الله.

ابومنصور بارها مورد لعن امام صادق - علیه السلام - قرار گرفت و حضرت از او بیزاری جستند.¹

خطابه پیروان محمد بن مقلاص اسدی، معروف به ابوالخطاب - از مهم‌ترین، گزافه‌گوترین و مؤثرترین فرقه از غلات است.² البته جریان غلو، اختصاص به شیعه ندارد و در میان غیر ایشان نیز غالیانی وجود داشته‌اند.

علامه مجلسی نقل می‌کند: «کتب بعض اصحابنا الی ابی الحسن العسکری - علیه السلام - جعلت فداک یا سیدی! ان علی بن حسکه یدعی انه من اولیائک و انک انت الاول القدیم... و یزعم ان الصلاة و الزکاة و الحج و الصوم کل ذلک معرفتک...»³ البته در موضعی دیگر به او نسبت داده شده که گفته: مراد از عناوین فوق، مردانی هستند که باید آن‌ها را دوست داشت (نه معرفت مردان). شبیه این وضعیت در کفایت ایمان و عدم شرطیت عمل در نجات، در باورهای گروهی از متصوِّفه و برخی از مرجئه حاکم بوده است.⁴

واضح است که این باورها می‌تواند مورد نظر روایات عرضه و طرح باشد.

توضیح فوق روشن می‌سازد که برخی روایات مفسر واجبات و محرّمات به اشخاص یا به نحوه ارتباط با آن‌ها - که گاه در تراث معروف شیعه راه پیدا کرده است⁵ - نباید تلقی به قبول گردد، هر چند - شاید - به ندرت - از سند معتبر نیز برخوردار باشد.

نکته ای در ارتباط با کریمه سوره مائده

اکیدا باید توجه کرد که نکته موجه فوق‌الذکر نباید مانع قبول برخی اشارات قرآنی (البته با حفظ ظهور آن) که به گونه‌ای پیوند به تفسیر برخی محرّمات به ولایت ناهلان می‌خورد، گردد. به عنوان مثال در آیه سوم از سوره مائده، چنین می‌خوانیم:

* حرمت علیکم المیته و الدّم و لحم الخنزیر و ما اهل لغیر الله به ... ذلکم فسق الیوم یئس الذین کفروا من دینکم فلا تخشوهم و اخشون الیوم ... فمن اضطر فی مخصّصة غیر متجانف لاثم فان الله غفور رحیم *

در این آیه دو رفتار مورد سؤال است: 1. عدم ارتباط بندهای آن با یکدیگر چه توجیهی دارد؟ 2. ذکر «فان الله غفور رحیم» بعد

از ارتکاب شخص مضطر آن چه را به آن اضطرار پیدا کرده، چه توجیهی دارد؟ بر مضطر واجب است که در حال اضطرار از محرّمات الهی استفاده برَد به طوری که اگر نبرد، مرتکب ترک واجب شده است و از واضحات است که بعد از انجام واجب (استفاده از مضطر الیه) «فان الله غفور رحیم» مورد ندارد، چیزی مثل «فان الله خبیر علیم» و... مناسب است. البته این اشکال نیز به اشکال اول (عدم ارتباط بندهای آیه با یکدیگر) برمی گردد.

(پایان جلسه)

رفتار برخی مفسران در این پیوند

برخی قائل به عدم ربط فقرات شده‌اند:

توجه کنید: «سواء قلنا ان الآیه نازلة فی وسط الآیه فتخلّلت بینها من اول ما نزلت او قلنا: ان النبی - صلی الله علیه و آله - هو الذی امر کتاب الوحی بوضع الآیه فی هذا الموضع او قلنا: انها موضوعة فی موضعها الذی هی فیهِ عند التالیف من غیر ان تصاحبها نزولاً»⁶. و البته وجه آن را می‌توان حساسیت موضوع امامت و آیه آن دانست! و نسبت به رفتار دوم گفته شده: «...ان صفة المغفرة و مثلها الرحمة كما تتعلق بالمعاصی المستوجبة للعقاب كذلك یصح ان تتعلق بمنشأها و هو الحكم الذی یتستبع مخالفته تحقق عنوان المعصیة الذی یتستبع العقاب»⁷.

اقتضای تحقیق

قائل شدن به عدم ارتباط بین فقرات آیه، هر چند ناممکن نیست لکن به عنوان آخرین گزینه باید باشد! چه اشکال دارد گفته شود: قرآن ظهوری دارد و اشاراتی. اشاراتی که گاه نماینده ای دال و مشیر به مفاد آن در کنار ظهور آیه وجود دارد.

1. ر.ک: غالیان (کاوشی در جریان‌ها و برایندها تا پایان سده سوم)، صص 101 - 103.

2. ر.ک: همان، صص 104-107.

3. بحار الانوار، ج 25، ص 316.

4. ر.ک: غالیان، ص 127.

5. ر.ک: **کنز الدقائق**، ج 1، مقدمه المؤلف، ص 4 و 5، روایت از داود بن کثیر رقی است که در حق او گفته شده: از ارکان

غالیان است. هر چند هر چند برخی بر این مطلب ملاحظاتی دارند. (**تنقیح المقال**، ج 1، ص 414 و 415)

6. **المیزان فی تفسیر القرآن**، ج 5، ص 178.

7. همان، ص 194.

مشروح درس :

بسم الله الرحمن الرحيم

بحث ما این بود که نسبت به روایات حب باید حداقل احتیاط کرد. منظور من این بود که اخذ به این‌ها، نقل این‌ها، تبلیغ این‌ها مشکل است و نیاز به پالایش دارد اما این که احتیاط کنیم و علمش را به اهلس واگذار کنیم بسیار کار خوبی است. انسان بعضی اوقات است که غرضش با این که نشر ندهد، پخش نکند یا اگر بحثش شد تذکر بدهد کافی است اما نیاز به رد نیست و به هر حال احتیاط خوب است. در اخبار طرح هم گاهی امام می فرمودند به دیوار بزیند و گاهی می فرمودند علمش را به اهلس واگذار کنید من فکر می کنم این بستگی به آن روایتی دارد که مخالف قرآن شده است گاهی مخالف یک اصل است اما چیز خاصی نیست این خوب است که انسان بگوید ما این را نمی فهمیم و علمش را به اهلس واگذار کند مثلاً در مورد علم امام به موضوعات اختلاف است و معرکه ی آرا است، برخی اصرار دارند که اثبات کنند و برخی هم از آن طرف افتاده اند اما شیخ انصاری، آقای خوبی و امثال این‌ها گفته اند ما علمش را به خودشان واگذار می کنیم. اما اگر یک روایتی باشد در ستایش از

بنی امیه این ها را باید به دیوار زد، یا تهمت به ساحت کل دین است پس بستگی به درجه ی مخالفت با کتاب دارد. چند روز پیش من از مرحوم ابن قولویه نقل کردم که ایشان راجع به زیارت امام رضا ع نقل می کند که چون زیارت امام رضا در حکم زدن به دهان واقفیه بوده است و یک نوع دهن کجی به آن ها بوده است لذا گفتم یک زیارت ممکن است به خاطر چنین عناوینی ثواب زیادی پیدا کند، اخیرا که نگاه کردم دیدم در خود کامل الزیارات نیست، در این نسخه ی جدید ندیدم ولی در پاورقی کامل الزیارات مصحح محترم از بحار نقل می کند آن هم نه به این تعبیر بلکه به این تعبیر: در متن کامل الزیارات یک کسی از امام جواد سؤال می پرسد که زیارت امام حسین بالاتر است یا زیارت پدرتان، امام جواد می فرمایند زیارت پدرم بالاتر است چون پدرم را زیارت نمی کند مگر خواص از شیعه. بعد مرحوم مجلسی به حسب نقل مصحح می گوید پس معلوم می شود این داستان حیثی است و اگر این طور باشد اگر زمانی بیاید که همه به زیارت امام رضا ع هم بروند دیگر این برتری وجود نخواهد داشت، به عبارت دیگر می خواهد بگوید تعداد زیارت کنندگان در ثواب زیارت امام تأثیر گذار است، هر چه زائر کمتر داشته اند ثواب بیشتر بشود و هر چه زائر بیشتر داشته باشند ثواب کمتر شود و بعد در ادامه می گوید که امام رضا را هر کسی قبول داشته تا آخر اهل بیت را قبول داشته، واقفیه مخالفت می کردند.

غالیان، صوفیه و مرجئه

ما سه جریان داشتیم در تاریخ اسلام ولو برخی از این جریان ها در تشیع پررنگ تر بوده است. یکی جریان غلو بوده است. دوم جریان صوفیه است و یکی هم مرجئه. در جریان غلو علی رغم این که برخی فکر می کنند فقط در شیعه بوده است در غیر شیعه هم داریم ولی غالب غالیان از شیعه بوده اند. کاری که این ها می کردند این بوده که دنبال همین روایات حب می رفتند حتی واجبات الهی یا محرمات را یا به افراد برمی گرداندند یا به محبت و دشمنی افراد مثلا اگر قرآن می فرمود: انما الخمر و المیسر و ... این ها می گفتند خمر یا خنزیر، خمر و خنزیر خارجی نیست بلکه قرآن اشاره به افراد دارد و باید بگردید افرادی را پیدا کنید یا به دوستی یا دشمنی افراد تفسیر می کردند مثلا می گفتند خمر محبت بنی امیه است، خنزیر محبت بنی مروان است لذا تمام دین را برمی گرداندند به حب و بغض و لذا در خارج به اباحیگری می رسیدند، شراب می خوردند، زنا می کردند، دشمنانشان را ترور می کردند و به نحوی همه کاره بودند. لذا در گذشته اگر کسی در صف غلو می رفت دیگر حدیثش را نقل نمی کردند مثلا شهید ثانی، علامه، دیگران به غالی که می رسیدند خط قرمز بود اما بعد افرادی مثل مامقانی آمدند و گفتند بسیاری از اموری را که در گذشته غلو می دانستند مثل علم غیب، ولایت تکوینی را امروز ما غلو نمی دانیم و از این راه می خواهد خیلی از غالیان را از صف غلو بیرون می آوردند و برخی می گفتند اصلا این ها غالی اما غلو یک بحث اعتقادی است و چه ربطی دارد به حرفش. الان برخی از بزرگان حوزه این مینا را دارند اما نکته اش این است که خیلی از غالیان فاسد هم بودند و وقتی به غلو کشیده می شدند به فساد هم کشیده می شدند و صرف عقیده نبوده است و به عمل کشیده می شده است (البته نه همه ی آنان ولی بسیاری از آنان این گونه بوده اند). و این کار خوبی است که انسان بررسی کند در گذشته چه کسانی نفس غلو را مانع می دانستند و چرا؟ یکی از جریان های قوی غلو جریان خطایبه بوده است که پیروان محمد بن مقلاص اسدی ابو الخطاب بودند که یک زمانی از کوفه به مدینه آمد و هفتاد نفر همراهش بودند. و یک جا امام صادق ع می فرمایند خدا لعنت کند این شخص را که خواب را از چشم من ربوده است. و یک زمانی هم به اطرافیاننش را گفت که بیایید می خواهیم قیام کنیم و هفتاد نفر از مسجد کوفه با چوب آمدند و عیسی بن موسای عباسی همه را کشت. این جریان بوده که تفسیر می کردند به رجال. این ها برای من و شما که توفیق منبر هم داریم باید حواسمان باشد و من دیده ام که این روایات را برخی بر روی منبر هم می خوانند. یک روایتی است که می گوید: کتب بعض اصحابنا الی ابی الحسن العسکری ع جعلت فداک یا سیدی ان علی بن حسکه (یکی از غلات بوده و ادامه ی منصوریه بوده است) یذعی انه من اولیائک (ادعا می کند که از شیعیان و دوستان شماست) و انک انت الاول القدیم (یک نوع خدا انگاری، البته خیلی از این ها اهل بیت را خدا می کردند که خودشان را هم پیامبر کنند مثل همان ابوالخطاب لذا به دخترش (زینب) که می رسیدند می گفتند السلام علیک یا بنت رسول الله) و یزعم ان الصلاة و الزکاة و الحج و الصوم کل ذلک معرفتک (نماز یعنی معرفت امام زمان، البته از آن طرف هم می گفتند که خمر و خنزیر هم آن ها هستند).

این جریان جریان غالیان است. جریان متصوفه به شکل دیگری انحراف داشت چه متصوفه ی شیعه و چه متصوفه از اهل تسنن که الان هم در آن ها این جریان یک جریان غالبی است و در مکه که مرکز وهابیت است اگر کسی اطراف این شهر برود

مثل شهرک شرایع که نزدیک مکه است برود بسیاری از ایشان صوفی هستند و آثار صوفی هویدا است و صوفیه به امامیه نزدیک است و اهل بیت را دوست دارند و مرشد اول را امیرالمؤمنین می دانند و در مقابل وهابیت هستند ولی برخی از آن ها انحراف اساسی اشان بود که به واجبات و محرمات عمل نمی کردند و می گفتند این ها شریعت است و شریعت یعنی راه و راه را باید کسی برود که به حقیقت نرسیده است و ما حقیقت را یافته ایم و کسی که حقیقت را دریافته است دیگر نیاز به شریعت ندارد و به آلودگی می افتادند.

مرجئه تفاسیر مختلفی دارد و شاید نشود این تفاسیر را تحت یک گروه جمع کرد و من تا دوازده فرقه به اسم مرجئه شناخته می شوند ولی یکی از آن ها کسانی بودند که می گفتند ایمان عمل نمی خواهد و الایمان هو القول، همه ی مرجئه شیعه نبودند ولی در این که همه نقش عمل را کم رنگ می کردند یا حتی برخی می گفتند عمل لازم نیست به این ها نزدیک می شدند.

توقفی دوباره در کنار آیه ولایت (مائده)

ما از این سیر تاریخی این نتیجه را می گیریم که باید موضعمان نسبت به تراث مربوط به این بخش در کنار سایر راهبردهای قرآن باشد و بدون راهبردهای قرآن صحبتی نداشته باشیم و نهایتا سکوت کنیم.

نکته ی دیگر در مورد آیه ی سوم سوره ی مائده (آیه ی تحریم خمر و خنزیر) است. این آیه سه فراز دارد. فراز اول برخی از مآکولات و مشروبات را تحریم می کند و می گوید این ها حرام هستند. بعد می فرماید «الیوم یئس الذین کفروا من دینکم» که بر اساس قرائاتی که ما و خیلی از اهل تسنن دارند چون می گویند این آیه در عرفات یا غدیر خم نازل شد اشاره به جریان ولایت امیرالمؤمنین می کند. در فراز سوم برمی گردد به فراز اول و می گوید اگر کسی مضطر شده است البته نه اضطراری که خودش درست کرده باشد اشکالی ندارد و می تواند از آن محرم ها بخورد.

دو سؤال در این جا پیش می آید. یکی این که این گونه صحبت کردن چه نوع صحبت کردن است؟ اول در مورد مقداری خوردنی و آشامیدنی صحبت شود، بعد یک بحث اعتقادی و دوباره برگشت به قسمت اول و تبصره ای در مورد مبحث اول؟ سؤال دوم: جمله ی فان الله غفور رحیم است؟ اگر کسی مضطر شد و بر اساس حکم شرعی واجب شد از محرمات بخورد دیگر نباید بگویند خداوند غفور و رحیم است بلکه باید بگویند مثلا خداوند علیم و حکیم است چون گناهی نکرده که بگوئیم خداوند غفور و رحیم است و نمی شود گفت همین طوری این جمله آمده است بلکه ما معتقدیم که جملات قرآن روی حساب است و همین طور نمی آید.